

مقدمه

پیدایش فرقه های انحرافی، مسئله ای بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن هشدار داده و با تعیین محوریت امامان معصوم (علیهم السلام)، برای رفع این خطر اقدام نموده بود. اینک به بعضی از این جریان های فکری منحرف در زمان امام باقر (علیه السلام) اشاره می کنیم:

1. خوارج

خوارج، گرچه پس از جنگ نهروان به شدت تضعیف شدند؛ ولی با گذشت زمان، به تجدید قوا پرداخته، هواداران یافته و بعدها به شورش ها و حرکت های اجتماعی دامن زدند. یکی از میدان های رویارویی امام باقر (علیه السلام) با اندیشه های منحرف، موضع گیری های آن حضرت، با مشی خوارج بود.

امام باقر (علیه السلام) می فرمود:

به این گروه مارق (خوارج) باید گفت: چرا از علی (علیه السلام) جدا شدید؟ با این که شما مدّت ها سر در فرمان او داشتید و در رکابش جنگیدید و نصرت او زمینه تقرب شما را به خداوند فراهم می آورد. آنها خواهند گفت: امیرمؤمنان (علیه السلام) در دین خدا حکمّ قرار داده است! (در جنگ با معاویه، حکمیت را پذیرفته است).

به آنان باید گفت: خداوند در شریعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) حکمیت را پذیرفته و آن را به دو مرد از بندگان و انهاده است، آنجا که فرموده:

«فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا؛ و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیّات همه، باخبر است).» (1)

از سوی دیگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در جریان بنی قریظه، برای حکمیت، سعد بن معاذ را برگزیده و او به آنچه مورد امضا و پذیرش خداوند بود، حکم کرد.

به خوارج باید گفت: آیا شما نمی دانید که وقتی امیرمؤمنان (علیه السلام) حکمیت را پذیرفت، به افرادی که حکمیت به عهده آنان نهاده شد، فرمان داد تا بر اساس قرآن حکم کنند و از حکم خداوند فراتر نروند و شرط کرد که اگر حکم آنها خلاف قرآن باشد، آن را نخواهد پذیرفت؟

زمانی که کار حکمیت به ضرر علی (علیه السلام) تمام شد، برخی به آن حضرت گفتند: کسی را بر خود حکم ساختی که علیه تو حکم کرد! امیرمؤمنان (علیه السلام) در پاسخ فرمود: من به حکمیت کتاب خدا تن دادم، نه به حکمیت یک فرد، تا نظر شخصی خودش را اعمال کند!

اکنون باید به خوارج گفت که در کجای این حکمیت، انحراف از حکم قرآن دیده می شود، با اینکه حضرت به صراحت اعلام کرد که: حکم مخالف قرآن را رد می کند! (2)

در روایتی دیگر آمده است: فردی از خوارج مدعی بود که علی (علیه السلام) در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج، گرفتار ظلم شده است. وی می گفت: اگر بدانم که در پهنه زمین کسی هست که برای من ظالم نبودن علی (علیه السلام) را ثابت کند، به سویش خواهم شتافت. به او گفتند که از میان فرزندان علی (علیه السلام) شخصی چون ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) می تواند به تو پاسخ دهد. وی که از سردمداران خوارج بود، گروهی از بزرگان یارانش را گردآورد و به حضور امام باقر (علیه السلام) رسید. به امام باقر (علیه السلام) گفته شد: اینان برای مناظره آمده اند.

حضرت فرمود: اکنون بازگردند و فردا بیایند. فردای آن روز، امام باقر (علیه السلام) فرزندان مهاجر و انصار را گردآورد و گروه خوارج نیز حضور یافتند. امام باقر (علیه السلام) با حمد و ستایش خداوند، سخن آغاز کرد و پس از شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: سپاس خدا را که با اعطای نبوت به پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله)، ما خاندان را کرامت بخشید و ولایت خویش را به ما اختصاص داد. ای فرزندان مهاجر و انصار! در میان شما هرکس فضیلتی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می داند، بایستد و بگوید!

حاضران هریک ایستادند و در فضیلت علی (علیه السلام) سخن ها ایراد کردند. با این زمینه و فضایی که امام باقر (علیه السلام) پدید آورد، آن مرد، که بزرگ خوارج آن محفل به شمار می آمد، از جای برخاست و گفت: من به فضایل و ارزش های علی (علیه السلام) بیش از این جمع آگاهم و روایت های بیشتری می دانم؛ ولی اینها مربوط به زمانی است که علی (علیه السلام) هنوز حکمیت را نپذیرفته و با پذیرش حکمیت کافر نشده بود!

سخن در فضایل علی (علیه السلام) به حدیث خیبر رسید، آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله كراً غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه؛ فردا پرچم را به دست فردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند، بر دشمن هماره می تازد و هرگز از میدان نبرد نمی گریزد. او از رزم باز نمی گردد، مگر با پیروزی و فتح خیبر. در این هنگام امام باقر (علیه السلام) به آن مرد رو کرد و فرمود:

درباره این حدیث چه می گویی؟ خارجی گفت: این حدیث حق است و شکی هم در آن نیست؛ ولی کفر پس از این مرحله پدید آمد!

امام باقر (علیه السلام) فرمود: آیا آن روز که خداوند علی (علیه السلام) را دوست می داشت، می دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی دانست؟

آن مرد گفت: اگر بگویم خدا نمی دانست، کافر شده ام پس ناگزیر باید اقرار کنم که خداوند می دانسته است! امام باقر(علیه السلام) فرمود: آیا محبت خدا به علی (علیه السلام) از آن جهت بوده که وی در خط اطاعت خدا حرکت می کرده یا به خاطر عصیان و نافرمانی بوده است؟

مرد گفت: بدیهی است که دوستی خداوند نسبت به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از جهت اطاعت و بندگی وی بوده، نه عصیان و نافرمانی (در نتیجه محبت خداوند به علی (علیه السلام) بیانگر این است که آن حضرت تا پایان عمر در راه اطاعت خدا گام نهاده و هرگز از مسیر رضای او بیرون نرفته و آنچه انجام داده وظیفه الهی او بوده است).

سخن که به اینجا رسید، امام باقر(علیه السلام) به آن مرد فرمود: اکنون، تو در میدان مناظره مغلوب شدی! برخیز و مجلس را ترک کن!

مرد برخاست و در این حال آیه ای از قرآن را که بیانگر آشکار شدن حق برای او بود، زمزمه می کرد و اظهار می داشت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (3)

2. جبریه و مَفْوضه (اشاعره و معتزله)

مُجبره کسانی هستند که می گویند: انسان هیچ گونه اختیاری از خود ندارد و همه اعمال او مستقیماً توسط خداوند انجام می شود. نقطه مقابل این گروه مَفْوضه هستند که می گویند: انسان بدون هیچ گونه دخالتی از ناحیه خداوند اعمال خود را انجام می دهد. بدیهی است که هردو نظریه مردود است؛ بلکه نظریه صحیحی که از جانب اهل بیت (علیهم السلام) مطرح شده «امری بین این دو امر» است؛ یعنی خداوند قدرت و اختیار را به انسان ها عنایت فرموده و انسان ها با توانایی که خداوند عنایت کرده به انجام کارها می پردازند. هردو گروه فکری (مُجبره و مَفْوضه) در زمان امام باقر(علیه السلام) جریان داشت و حضرت در پاسخ جبر مطلق و تفویض مطلق فرمود:

لطف و رحمت الهی به خلق، بیش از آن است که آنان را به انجام گناهان مجبور سازد و سپس ایشان را به خاطر کارهایی که به اجبار انجام داده اند، عذاب کند. از سوی دیگر خداوند قاهرتر و نیرومندتر از آن است که چیزی را اراده کند و تحقق نیابد.

از آن حضرت سؤال شد: مگر میان جبر و اختیار، جایگاه سومی وجود دارد؟

امام باقر(علیه السلام) فرمود: آری! میان جبر و اختیار (مطلق) فضایی به گستره آسمان و زمین است. (4)

3. غُلَات

سومین جریان فکری نا سالم در عصر امام باقر (علیه السلام) جریان «غلو» است. ضعف فرهنگی جامعه، همواره دو نتیجه تلخ را به همراه دارد:

افراط و تفریط! برخی از مردم تحت تأثیر محیط و شگردهای تبلیغی بنی امیه، تا آنجا از خاندان رسالت فاصله گرفتند که به ایشان توهین کرده و ناسزا می گفتند. در مقابل، گروه دیگری به انگیزه موضع گیری علیه حکومت بنی امیه و یا انگیزه های دیگر، در تعظیم جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) تا آنجا پیش رفتند که امامان معصوم (علیهم السلام) ناگزیر با آنان به مواجهه و مبارزه پرداختند و این همان جریان غلو بود.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام)، هفت تن به عنوان عناصر فرصت طلب و دروغ پرداز، معرفی شده اند:

1. مغیره بن سعید

2. بیان

3. صائد

4. حمزة بن عماره بریری

5. حارث شامی

6. عبدالله بن عمرو بن حارث

7. ابوالخطّاب. (5)

هشام بن حکم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

مغیره بن سعید از روی غرض ورزی بر پدرم (امام باقر علیه السلام) دروغ می بست. یاران مغیره در جمع اصحاب امام باقر (علیه السلام) حاضر می شدند و نوشته ها و روایات را از ایشان می گرفتند و به مغیره می رساندند. او در لابلای آن نوشته ها، مطالب کفرآمیز و باطل می افزود و به امام باقر (علیه السلام) نسبت می داد و آنان را امر می کرد تا آن مطالب را به عنوان آرای امام (علیه السلام) در میان شیعه رواج دهند. بنابراین آنچه از مطالب آمیخته به غلو در روایات امام باقر (علیه السلام) دیده شود، افزوده های مغیره بن سعید است. (6)

امام باقر (علیه السلام) از وجود چنین عناصر ناسالمی، کاملاً آگاهی داشت و در هر فرصت به افشای چهره آنان و انکار بافته های ایشان می پرداخت. آن حضرت درباره مغیره فرمود: آیا می دانید مغیره مانند کیست؟ مغیره مانند بلعم است که خداوند در حق وی فرمود:

«...الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (7)؛ ما آیات خود را به او عطا کردیم؛ ولی او

به عصیان گرایید و پیرو شیطان گشت و در زمره گمراهان قرار گرفت. (8)

«بیان» از دیگر چهره های افراطی و غالی است. او تا بدانجا به انحراف گرایید که مدعی نبوت و رسالت شد. (9)

امام باقر (علیه السلام) در باره او فرمود: خداوند لعنت کند بیان تَبَّان (10) را؛ زیرا وی بر پدرم (علی بن الحسین

علیه السلام) دروغ می بست. من شهادت می دهم که پدرم بنده صالح خدا بود. (11)

در روایتی دیگر از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: خداوند! من از مغیره بن سعید و بیان به درگاه تو تبری

می جویم. (12)

حمزة بن عمار بربری، از دیگر منحرفانی است که تحت لوای اعتقاد به امامت علی و ائمه (علیهم السلام) به تحریف دین پرداخته است. او اهل مدینه بود. وی محمد بن حنفیه را تا مرتبه الوهیت بالا برد و گروهی از مردم مدینه و کوفه پیرو او شدند. امام باقر (علیه السلام) از او تبرّی جسته و وی را لعنت نمود. (13)

ابومنصور عجلّی، افراطی دیگری است که در عصر امام باقر (علیه السلام) با افکار غلوآمیز و آرای ساختگی خود، پیروانی برای خویش گردآورد که با نام «منصوریه» یا «کسفیه» (14) شهرت یافتند. امام باقر (علیه السلام) ابومنصور را به طور رسمی طرد نمود؛ ولی وی پس از وفات آن حضرت، مدعی شد که امامت از امام باقر (علیه السلام) به وی منتقل شده است. (15)

برخی از این غالیان تلاش می کردند تا امام باقر (علیه السلام) را مهدی موعود معرفی کنند؛ ولی حضرت در ردّ آنان فرمود:

گمان می کنند که من مهدی موعودم؛ ولی من به پایان عمر خویش نزدیک ترم تا به آنچه ایشان مدعی هستند و مردم را به آن می خوانند. (16)

امام باقر (علیه السلام) در مورد انتخاب میانه روی به شیعیان فرمود:

ای گروه شیعیان! میانه رو باشید تا تندروان از تندروی خویش نادم شوند و به شما اقتدا نمایند و جویندگان راه و حقیقت به شما ملحق گردند.

یکی از یاران حضرت سؤال کرد: غالیان چه کسانی هستند؟

امام (علیه السلام) پاسخ داد:

غالیان کسانی اند که به ما اوصاف و مقاماتی را نسبت می دهند که خودمان آن اوصاف را برای خویش قائل نشده ایم! آنان از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم!

سپس حضرت ادامه داد:

به خدا سوگند! ما از سوی خدا برائت و آزادی مطلق به همراه نداریم و میان ما و خدا خویشاوندی نیست و بر خداوند حجت و دلیلی در ترک تکلیف و وظائف نخواهیم داشت. ما به خداوند تقرّب نمی جوییم؛ مگر به وسیله اطاعت و بندگی او. پس هریک از شما که مطیع خداوند باشد، ولایت و محبّت ما به حال او ثمر بخش است و کسی که اهل معصیت باشد، ولایت ما سودی به حالش نخواهد داشت. هان! دور باشید از گول زدن خویش و گول خوردن به وسیله غالیان! (17)

4. مُرْجئه

چهارمین نحله انحرافی در عصر امام باقر (علیه السلام) «مرجئه» اند. آنان عقیده دارند که: اقرار قلبی به شهادتین کافی است و التزام عملی به احکام اسلامی لازم نیست و هر حاکمی که اقرار به شهادتین نمود، همگان باید از او اطاعت نمایند. بدیهی است که چنین طرز تفکری مورد استقبال همه دنیا پرستان و شهوت پرستان قرار می گیرد.

حامیان این فکر در زمان ما کسانی هستند که مبنای خود را بر «تساهل و تسامح» قرار داده اند. روایاتی که در بیان حقیقت ایمان وارد شده و ایمان را به اقرار به لسان و اعتقاد در قلب و عمل به ارکان تقسیم می کند، در ردّ گمان مرجئه است.

امام باقر(علیه السلام) به عمرو بن قیس فرمود: ای پسر قیس! پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ (18) زانی و سارق، مؤمن نیستند!»

5. صوفیه

متصوفانی همچون محمد بن منکدر، طاووسی، ابن ادهم و... در عصر امام باقر (علیه السلام)، اوقات خود را صرف عبادت نموده و دست از کار و تلاش کشیده و خویشتن را بر مردم تحمیل می نمودند.

محمد بن منکدر می گوید: باور نداشتم علی بن الحسین (علیه السلام) فرزندی به یادگار گذارد که فضل و دانشش مانند خود او باشد، تا اینکه پسرش محمد بن علی (علیه السلام) را دیدم. من خواستم او را موعظه کنم؛ ولی او مرا اندرز داد! یارانش به او گفتند: به چه چیز تو را موعظه کرد؟ او گفت:

من در زمانی که هوا بسیار گرم بود به سوی محلی از اطراف مدینه بیرون رفتم. در راه به محمد بن علی (علیه السلام) برخوردم. او مردی تنومند و فربه بود. دیدم او بر دو غلام خود تکیه زده و مشغول کار است! با خود گفتم: بزرگی از بزرگان قریش در این هوای گرم، با این حال برای به دست آوردن مال دنیا بیرون آمده! هم اکنون او را موعظه خواهم کرد! پس نزدیک رفته، سلام کردم و او هم چنان نفس زنان و عرق ریزان جواب سلام مرا داد. به او گفتم: خدا، کارت را اصلاح کند. بزرگی از بزرگان قریش در این هوای گرم، با این حال برای طلب دنیا بیرون آمده!

اگر اکنون مرگ تو برسد و در این حال باشی چه خواهی کرد؟

آن حضرت دست از دوش آن دو غلام برداشته، روی پا ایستاد و فرمود: به خدا، اگر مرگم در این حال فرا رسد، در حال فرمانبرداری و طاعت خداوند هستم که بدین وسیله نیازمندی خود را از تو و از مردم دور می سازم. من آنگاه از مرگ می ترسم که بر من در آید و من در حال نافرمانی و معصیتی از معصیت های پروردگار باشم.

من (محمد بن منکدر) که این پاسخ را از او شنیدم گفتم: خدا تو را رحمت کند! من خواستم تو را موعظه کنم؛ اما تو مرا اندرز دادی. (19)

6. مُشَبَّه

از پیروان فرقه های منحرف دیگر، کسانی بودند که خدا را شبیه مخلوقین می دانستند. از این جهت آنان را مشبّه می گویند.

امام باقر(علیه السلام) در ردّ این گروه فرمود:

«أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ أَحَدِي الْمَعْنَى وَ لَيْسَ بِمَعَانٍ كَثِيرَةٍ؛ هَمَانَا أَوْ يَكْتَابِي بِي نِيَاظِي أَسْتَ كِهْ هَمَّكَ بَهْ أَوْ

نیازمندند. او حقیقتی است بسیط و یگانه و در او حقایق متعدد و مختلف وجود ندارد.» (20)

محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر(علیه السلام) عرض کردم: برخی از مردم عراق معتقدند که خداوند با چیزی می شنود و با چیز دیگر می بیند.

امام (علیه السلام) فرمود: دروغ گفته و ملحد شده اند! آنان خداوند بزرگ را به دیگران تشبیه نموده اند. او شنوایی بیناست؛ با همان چیز که می بیند، می شنود و با همان چیز که می شنود، می بیند.

محمد بن مسلم به امام باقر(علیه السلام) عرض کرد: برخی از مردم عراق گمان می کنند که بینایی خداوند بر چیزی است که آن را درک کرده و تعقل نماید!

حضرت فرمود: اندیشه، فکر و تعقل از ویژگی های مخلوق است و خداوند از صفات مخلوق مبرا است.

7. اهل قیاس

تفکری بسیار خطرناک که در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام تولد یافت و زمینه بسیاری از بدعت ها و انحرافات عملی گردید، مسئله عمل به قیاس (مقایسه احکام خدا با یکدیگر) و استحسان بود. بازگشت این دو امر، در حقیقت به اعمال نظر شخصی و سلیقه ای در دین خدا و خروج از دستورالعمل پیامبر(صلی الله علیه وآله) است. مبتکر قیاس، ابوحنیفه بود و بعد از او پیروانش آن را گسترش دادند. امام باقر(علیه السلام) در پاسخ این تفکر فرمود:

«إِنَّ السُّنَّةَ لَأَتْقَاسٌ، وَكَيْفَ تُقَاسُ السُّنَّةُ وَالْحَائِضُ تَقْضِي الصِّيَامَ وَلَا تَقْضِي الصَّلَاةَ؛ (21) سُنَّتْ وَ أَحْكَامُ شَرْعِي أَوْ طَرِيقُ قِيَاسٍ، قَابِلُ شَنَاخَتْ نِيسَتْ. چگونه می توان قیاس را ملاک قرار داد با اینکه زن حائض پس از دوران حیض می بایست روزه را قضا کند؛ ولی قضای نماز بر او واجب نیست (با اینکه اهمیت نماز در اسلام بیشتر است).» حضرت در سخنی دیگر به زرارۀ سفارش فرمود:

«يَا زُرَّارَةُ، إِيَّاكَ وَ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ فِي الدِّينِ ؛ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وَكَّلُوا بِهِ وَ تَكَلَّفُوا مَا قَدْ كُفُّوا، يَتَأُولُونَ الْأَخْبَارَ وَ يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ (22) ای زرارۀ! از کسانی که در کار دین به قیاس پرداخته اند بپرهیز؛ زیرا آنان از قلمرو تکلیف خود تجاوز کرده اند. آنان آنچه را می بایست فراگیرند، کنار نهاده و به چیزی پرداخته اند که به آنها واگذار نشده است. روایات را به ذوق خود تجزیه و تحلیل کرده و تأویل می کنند و بر خدا دروغ می بندند.»

آن حضرت می فرمود:

«ادنی الشُّرک ان یبتد الرجل رأياً فیحب علیه و یبغض علیه؛ (23) کمترین مرتبه شرک این است که شخصی نظریه ای را از پیش خود (بدون حجت شرعی) بنیان نهد و همان نظر را ملاک حبّ و بغض و داوری ها قرار دهد.» محمد بن طیار از اصحاب امام باقر (علیه السلام) می گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: آیا تو با مردم به بحث می پردازی؟

گفتم: بلی.

امام فرمود: آیا هرچه از تو می پرسند تو به هر حال پاسخی در قبال آنان ارائه می کنی؟
گفتم: بلی.

حضرت فرمود: پس در چه زمینه سکوت کرده و علم و دانش واقعی آن را به اهلش (اهل بیت علیهم السلام) ارجاع می دهی؟! (24)

در این بیان، امام (علیه السلام) به محمد بن طیار یادآور شد که: هیچ فردی جز معصومین علیهم السلام نباید خود را در مرحله ای فرض کند که می تواند به اتکاء رأی و اندیشه خود، همه پرسشها را پاسخ دهد و آنجا که نتوانست، به تمثیل و تشبیه و قیاس متکی گردد؛ بلکه انسان مؤمن باید همواره در مسائل مبهم به مفسران واقعی قرآن و اهل بیت رسالت (علیهم السلام) رجوع نماید.

پی نوشت ها :

1. نساء / 35 (ترجمه آیه الله مکارم شیرازی).
2. الاحتجاج، احمد بن علی الطبرسی (قرن 6)، ج 2، ص 174، دارالاسوة.
3. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج 8، ص 349، دارالکتب الاسلامیه.
4. همان، ج 1، ص 221، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت.
5. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، ج 2، ص 577، مؤسسه آل البيت.
6. همان، ص 590.
7. اعراف / 175.
8. تفسیر عیاشی، ج 2، ص 42، المكتبة العلمية الاسلامیه.
9. فرق الشیعة، نوبختی (قرن سوم)، ص 34، المكتبة المرتضویه.
10. تبّان، به معنی علاّف و کاه فروش است.
11. رجال، کشی، ج 2، ص 590.
12. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج 5، ص 321.
13. فرق الشّیعه، ص 27.
14. کسفیه نامیده می شدند، چون می گفتند: انّ علیاً هو الکسف الساقط من السّماء.
15. فرق الشیعه، ص 38.
16. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج 5، ص 346، دارالفکر.
17. اصول کافی، ج 2، ص 75، دارالکتب الاسلامیه.
18. همان، ص 285.

19. الارشاد، شيخ مفيد، ج 2، ص 159، انتشارات علميه اسلاميّه.

20. اصول كافي، ج 1، ص 108.

21. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، ج 1، ص 338، المجمع العالمى لأهل البيت (ع).

22. بحارالانوار، علامه مجلسي، ج 2، ص 309، دار احياء التراث العربى.

23 و 24. همان، ص 304.